

دولت دینی و مهندسی فرهنگ عمومی

مهدی جمشیدی؛ کارشناس ارشد علوم اجتماعی

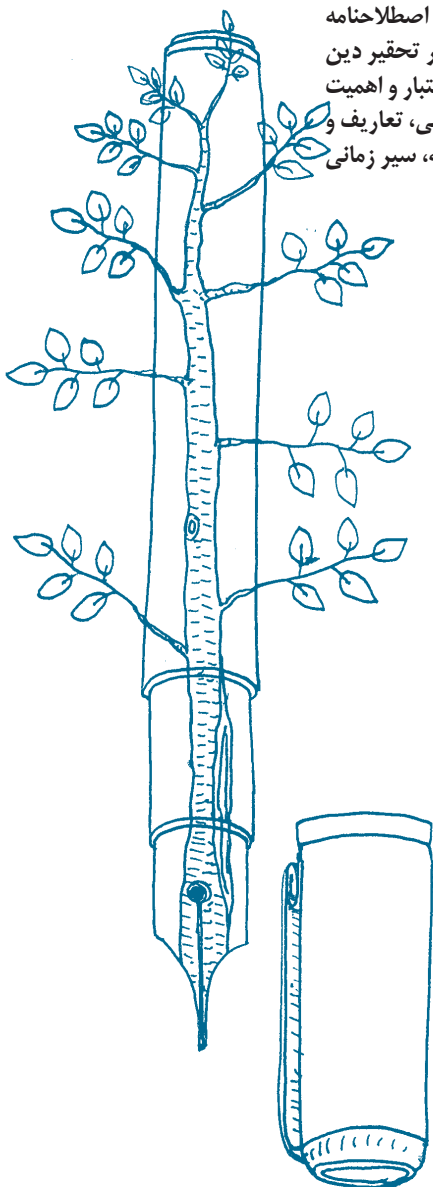
«مهندسی فرهنگ عمومی» آن هم در جامعه ای اسلامی، از جایگاهی رفیع برخوردار است. از آنجا که قلمرو دین تنها به ساحت نیازهای مادی انسانها محدود نمی شود و ابعاد معنوی وی را نیز در افق روشن دربر می گیرد، امروزه بیش از هر چیز، نیازمند تعریف یا بازتعریف دیگری از این اصطلاح کلیدی هستیم. پیش نیاز این تعریف، به باور ما، تبیین واژه «فرهنگ»، جایگاه، ارتباط و اصالت آن در این جامعه است.

درست است که به تعبیری سیر حرکت یک جامعه، به فرهنگ آن جامعه وابسته است، اما باید پذیرفت که فرهنگ به خودی خود نمی تواند در اندیشه اسلامی، جایگاهی رفیع تر از سایر ابعاد داشته باشد. متأسفانه در اصطلاحنامه فرهنگی یونسکو، دین را زیرمجموعه فرهنگ قرار داده اند! در حالیکه «دین» فرهنگ ساز است. این کار تحقیر دین و برخاسته از اندیشه های غلط سکولار در غرب و تسلط آنها بر سازمانهای جهانی است. به باور ما، اعتبار و اهمیت فرهنگ ناشی از محتوای آن است و این محتوا می تواند در نظام های فاشیستی، لیبرالیستی یا اسلامی، تعاریف و مفاهیم متفاوتی داشته باشند. در جستاری که پیش رو دارید، نویسنده به تبیین این گونه تفاوت ها پرداخته، سیر زمانی نگرش و عملکرد دولت های پس از پیروزی انقلاب را در این زمینه واکاوی کرده است.

۱- نیازها و مقتضیات انسانی را می توان در دو طبقه جای داد؛ یکی نیازها و مقتضیات مادی که حاکی از مسایل مربوط به جسم آدمی هستند، دیگری نیازها و مقتضیات معنوی که با ابعاد روحی انسان ارتباط می یابند. از آن جا که در تفکر اسلامی، این روح است که اصالت دارد نه جسم، قهرا نیازها و مقتضیات معنوی انسان بر نیازها و مقتضیات مادی وی اولویت و حاکمیت می یابند. این ادعا متضمن نفی و طرد ابعاد جسمانی حیات انسان و بی اهمیت انگاشتن آن نیست، بلکه مقصود این است که چنانچه تزامنی میان این دو جنبه از حیات انسان رخ بدهد، کدامیک را باید بر دیگری ترجیح داد. در واقع، بدن انسان تنها ابزاری است برای تحقق زندگی موقتی وی در دنیا، چرا که لازمه زندگی دنیوی، برخورداری از وجود مادی برای انسان است. غایت زندگی دنیوی، پرورش جسم نیست - هر چند لازم است - بلکه تربیت روح و تحصیل کمالات معنوی در راستای کسب مقدمات لازم برای نیل به مقامات اخروی عالی است. پس از مرگ نیز، جسم انسان متلاشی می شود اما روح او بدون کوچکترین نقصی بر جای می ماند و در پیشگاه خدای متعال حاضر می گردد. از این رو، هویت و شخصیت حقیقی انسان را همان اکتسابیات روحی و معنوی اش تشکیل می دهد، نه کیفیت بدن جسمانی اش. بدن، محملی بیش برای زندگی دنیوی او نیست.

افزون بر این، از آن جا که انسان موجودی آزاد و مختار است و با تکیه بر اراده خود عمل می کند، کیفیت زندگی فردی و اجتماعی اش به جهت اراده اش وابسته است؛ یعنی این که اراده او، معطوف به خیر است یا شر. آیا او به دنبال بندگی خداست، یا اطاعت از شیطان؟ آیا منفعت و لذات خود را، حتی به بهای تزییع حقوق و مصالح دیگران جست و جو می کند؟ آن چه که جهت اراده انسان را تعیین می کند، فرهنگ اوست؛ یعنی مجموعه باورها و ارزش های او. به عنوان مثال، اگر انسان معتقد به حساب و کتاب روز جزا

فرهنگ مقوله ای بسیار مهم و تعیین کننده برای زندگی انسان است. فرهنگ، تنها در قلمرو ابعاد فرهنگی زندگی انسان محدود نمی ماند، بلکه سایر ابعاد و جوانب را نیز درمی نوردد. برای مثال، کنش های سیاسی و اقتصادی نیز، تابعی از مؤلفه های موجود در فرهنگ هستند.





هر نوع حکومتی - چه دینی و چه غیر دینی - در قبال رفاه و سازندگی مادی و تأمین نیازهای اقتصادی مردم، احساس مسئولیت می کند، اما در عرصه فرهنگ، حکومت غیر دینی موضع بی طرفانه دارد و حکومت دینی، فلسفه وجود خویش را اقامه احکام و ارزش های دینی می انگارد.

و لزوم پاسخ گویی در برابر خداوند متعال باشد، به خود اجازه تخطی از اوامر الهی و عصیانگری و صدمه زدن به مصالح و حقوق دیگران را نمی دهد. به عبارت جامع تر، فرهنگ دینی در چهار قلمرو که اراده آزاد انسان در آنها فعال است اثر گذار است:

اول- رابطه انسان با خداوند

دوم- رابطه انسان با خودش

سوم- رابطه انسان با انسان های دیگر

چهارم- رابطه انسان با طبیعت مادی.

سیر حرکت یک جامعه یا انسان، به فرهنگ حاکم بر آن وابسته است. تعالی یا انحطاط فرد، یا جامعه، معلول مستقیم فرهنگ فردی، یا جمعی است. از این رو، فرهنگ مقوله ای بسیار مهم و تعیین کننده برای زندگی انسان است. فرهنگ، تنها در قلمرو ابعاد فرهنگی زندگی انسان محدود نمی ماند، بلکه سایر ابعاد و جوانب را نیز درمی نوردد. برای مثال، کنش های سیاسی و اقتصادی نیز، تابعی از مؤلفه های موجود در فرهنگ هستند. بنابراین، صلاح و فساد یک جامعه ناشی از فرهنگ آن جامعه است. مصلحان حقیقی اگر در پی اصلاح

یک جامعه هستند، باید از کار بر روی فرهنگ جامعه آغاز کنند. در سوی مقابل، غفلت از فرهنگ برابر با زوال و اضمحلال اخلاقی و معنوی جامعه خواهد بود.

۲- در نسبت سنجی میان حکومت دینی و هدایتگری فرهنگی، سه پرسش مهم مطرح می شود:

الف- اصل لزوم هدایتگری فرهنگی، یعنی آیا اساساً حکومت دینی باید در حوزه فرهنگ مداخله کند؟

ب- حدود هدایتگری فرهنگی، یعنی اگر دولت اسلامی موظف به دخالت در قلم و فرهنگ است، این دخالت تا چه میزان است؟

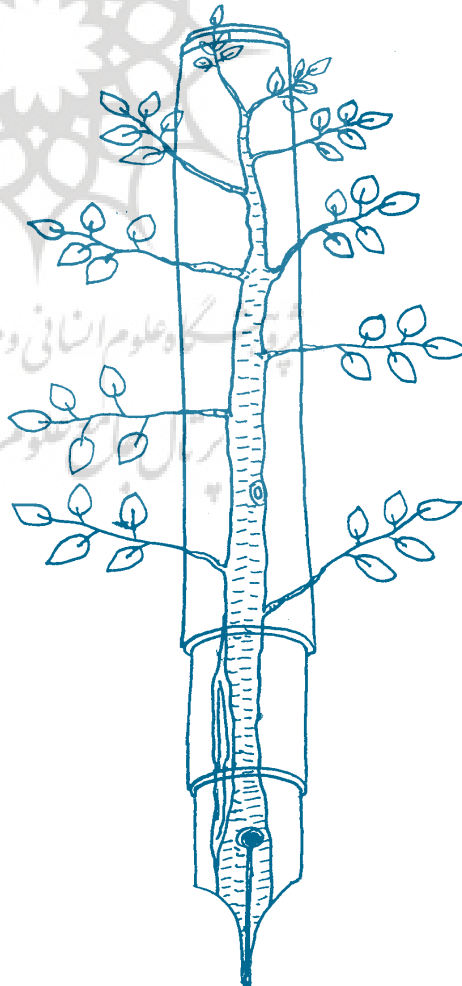
ج- چگونگی هدایتگری فرهنگی، یعنی حکومت دینی باید از چه روش ها و ابزارهایی در این جهت استفاده کند؟

درباره مسئله اول، باید به این مطلب اساسی توجه نمود که تفاوت حکومت دینی و حکومت غیر دینی در چیست؟ روشن است که رسالت های مادی و معیشتی هر دو نوع حکومت، چندان متفاوت نیست، بلکه رسالت های معنوی و فرهنگی آنها موجب تمایزشان از یکدیگر می شود. به عبارت دیگر، هر نوع حکومتی - چه دینی و چه غیر دینی - در قبال رفاه و سازندگی مادی و تأمین نیازهای اقتصادی مردم، احساس مسئولیت می کند، اما در عرصه فرهنگ، حکومت غیر دینی موضع بی طرفانه دارد و حکومت دینی، فلسفه وجود خویش را اقامه احکام و ارزش های دینی می انگارد. توضیح این که اساساً دین از آنجا با حکومت و سیاست ارتباط می یابد که لازمه ایجاد جامعه دینی و استقرار ارزش ها و تعالیم اسلامی، وجود حکومتی است که در این زمینه گام بردارد، در غیر این صورت، تلاش های فردی یا گروهی مردم که سازمان نیافته و پراکنده و فاقد توان و ضمانت لازمند، راه به جایی نخواهد برد و مقاصد دینی را به طور کافی برآورده و محقق نخواهد ساخت. بدین ترتیب، حکومت دینی شکل می گیرد تا با تکیه بر توان و گستردگی اختیارات خود، فرهنگ اسلامی را با وسعت و قدرت فراگیرتری ترویج و حاکم نماید. در قرآن کریم، رسالت اصلی انبیاء الهی، تزکیه و تعلیم مردم دانسته شده است. افزون بر این، در روایات مختلف اسلامی (برای مثال در نامه حضرت علی^(ع) به جناب مالک اشتر)، تربیت کردن دینی مردم و گستراندن باورها و ارزش های اسلامی، جزء اولی ترین و اصلی ترین مسؤولیت های حکومت های دینی دانسته شده است.

درباره میزان دخالت حکومت دینی در فرهنگ عمومی، سه نظریه و نگاه وجود دارد:

اول- نگاه فاشیستی که با رویکردی تمامیت خواهانه (توتالیتیر)، مرزی میان حریم های خصوصی و عمومی نمی شناسد و از روش های پلیسی و امنیتی در جهت برقراری فرهنگ مورد نظر خود استفاده می کند.

دوم- نگاه لیبرالیستی که همچون ایده اش در حوزه اقتصاد، فرهنگ را نیز، نوعی بازار آزاد تلقی می کند و تفاوتی میان حق و باطل و ارزش و ضد ارزش قایل نیست و





در گفتمان اصلاحات، توسعه سیاسی در صدر مقاصد دولتمردان واقع شد و متاسفانه، بر اساس انگاره‌های لیبرالیستی و اباحی‌گرانه، بستری مساعد و فضایی باز برای سم‌پاشی اخلاک‌گرا، شبهه‌افکنان و غریزدگان فراهم گردید. در نتیجه، فرهنگ عمومی به تدریج از مولفه‌ها و شاخصه‌های مورد نظر امام راحل^(ع) دور شد و آسیب‌ها و هنجارشکنی‌های اجتماعی به صورت روزافزون شیوع یافت، به طوری که اکنون شاهد وضعیت بحرانی در برخی از حوزه‌ها هستیم.

در دولت نهم و دهم نیز با وجود آن که در ابتدا شعار «دولت اسلامی» مطرح گردید و درباره احیای ارزش‌های اسلامی و ضرورت بازگشت به سیره انقلابی سخن گفته شد، اغلب توجه دولت به بخش اقتصادی و چالش‌های آن معطوف شد و به تعبیر مقام معظم رهبری، دوباره بخش فرهنگ، مظلوم واقع گردید. مدیران این دولت باید دریابند که حتی ابعاد اقتصادی و معیشتی جامعه نیز به نوعی متأثر از وضعیت فرهنگ عمومی‌اند و اساساً، بسیاری از معضلات اقتصادی کنونی کشور، ریشه در دور شدن فرهنگ عمومی از ارزش‌ها و باورهای اسلامی دارند. رانت‌خواری، رشوه‌خواری، باندبازی، تبارسالاری، تبعیض و بی‌عدالتی، تزییع حقوق مردم، دست اندازی و خیانت به بیت‌المال، ثروت‌های بادآورده، رفاه‌طلبی و دنیاگرایی مدیران، بی‌اعتنایی به افکار محروم و مستضعف و... جز از ضعیف بودن باورها و ارزش‌های اسلامی در افراد، از امر دیگری ناشی می‌شود؟! کسانی که باورهای مستحکم دینی دارند و ارزش‌های دینی را اصول و چهارچوب حاکم بر تمامی افعال و اعمال خود می‌انگارند، در چنین ورطه‌هایی نمی‌افتند و یا حداقل، آسیب‌پذیری آنها به شدت کمتر و محدودتر است.

۴- در بسیاری موارد، تلقی مدیران از برنامه‌ریزی و فعالیت فرهنگی، چیزی متفاوت با حقیقت آن است، به طوری که برخی فرهنگ را مترادف با صنایع دستی، موسیقی، آواز و یا سخت‌افزارهای فرهنگی و کمیت آنها، مثل تعداد مطبوعات، مدارس، دانشگاه‌ها، کتاب‌ها و... می‌دانند. برخلاف این دیدگاه، وقتی در چهارچوب تفکر اسلامی از برنامه‌ریزی و فعالیت فرهنگی سخن می‌گوییم چیزی غیر از نشر و اشاعه باورها و ارزش‌های دینی را در نظر نداریم. در واقع، باورها و ارزش‌های اسلامی به مثابه مضمون و محتوایی است که به بسیاری از ستون و قالب‌ها سرایت می‌کند و بر علم، هنر، ادبیات، روابط اجتماعی، سیاست، اقتصاد و... تأثیر می‌گذارد.

بر پایه این نظرگاه است که جهت‌گیری ارزشی باید بر ابعاد مختلف فرهنگ و رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی حاکم باشد. به بیان دیگر، حساسیت نسبت به فرهنگ ناشی از متراکم و حتی منحصر بودن مقولات اعتقادی و ارزشی در آن است. از این حوزه به دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی، باورها و ارزش‌های سرنوشت‌ساز صادر می‌شود. فرهنگ به خودی خود نمی‌تواند در اندیشه اسلامی جایگاه رفیع و برجسته‌تر از سایر ابعاد داشته باشد، بلکه اعتبار و اهمیت آن ناشی از ماهیت و محتوای آن است. این ماهیت و محتوای فرهنگ- که باورها و ارزش‌ها را شامل می‌شود- است که سعادت یا شقاوت جامعه را رقم می‌زند. جهت‌گیری ارزشی یافتن سیاست‌های فرهنگی و ابزارهای فرهنگی به معنی این است که حکومت دینی، خود را در قبال دیانت مردم، مکلف بداند، بلکه بالاترین رسالت خود را تصمیم‌سازی و اقدام در همین زمینه تعریف کند.

در قبال حقیقت و فضیلت و اخلاق، بی‌طرف و بی‌اعتناست. در این رویکرد، عرضه و تقاضا و ذائقه عمومی است که فضا و جهت‌گیری بازار فرهنگ را تعیین می‌کند؛ یعنی دولت در پی هدایتگری فرهنگی نیست.

سوم- نگاه اسلامی که در آن، حکومت دینی بی‌آن که وارد حریم خصوصی افراد بشود، حریم عمومی را بر مبنای آموزه‌های اسلامی، مهندسی می‌کند و با استفاده از قابلیت‌های مادی و ساختاری خود، از حق حمایت و باطل را محدود و محو می‌سازد. در این نگاه، خلاقیت‌های فردی سرکوب نمی‌شود و مخالف، مجال اظهار نظر می‌یابد، اما فضا به گونه‌ای شکل نمی‌گیرد که افراد جامعه در تشخیص حقیقت از ضلالت، دچار سردرگمی بشوند و هر نوع کالای فرهنگی و فرآورده فکری و ارزشی، در جامعه عرضه شود. در اینجا، مسئله سوم نیز رخ می‌نماید که به روش‌ها و ابزارهای فرهنگی حکومت اسلامی اشاره دارد. پرواضح است که این نوع حکومت که برای فرهنگ، اصالت و اولویت قابل است، در درجه نخست از سازوکارهای تبلیغی انبیاء الهی استفاده می‌کند؛ یعنی حکمت (برهان منطقی و استدلال عقلی)، موعظه (پند و نصیحت اخلاقی و بیدارکننده) و مجادله (استفاده از مقبولات طرف مقابل برای محکوم کردن وی در فرایند گفت‌وگو). قرآن می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحنه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» (نحل- ۱۲۶).

البته پس از این مراحل، چنانچه افرادی بخواهند در جامعه، مفسده‌انگیزی کنند و انسان‌ها را اغوای فکری نمایند؛ حکومت دینی نباید به استفاده از سازوکارهای فرهنگی بسنده کند، بلکه باید با قوه قهریه خویش به میدان بیاید، چرا که اضلال و اشاعه تباهی‌های اخلاقی و مفاسد فرهنگی، یک نوع جرم و بلکه بزرگترین جرم‌ها و معاصی در فرهنگ و تفکر اسلامی است و سخت‌ترین و شدیدترین عقاب‌ها و مجازات‌ها را به دنبال دارد.

۳- با وجود آن که انقلاب اسلامی در اساس یک انقلاب فرهنگی بود و انقلاب در سایر ابعاد حیات اجتماعی، متأثر از دگرگونی در این ساحت بود و امام راحل^(ع) نیز، فرهنگ را مبدأ تمام امور و سرچشمه سعادت، یا بدبختی یک ملت می‌دانستند. اما پس از گذشت یک دهه و رحلت ایشان و روی کار آمدن گفتمان سازندگی، فرهنگ به مقوله حاشیه‌ای تبدیل شد و در مقابل، توسعه اقتصادی و رفاه مادی اصالت یافت. سپس در گفتمان اصلاحات، توسعه سیاسی در صدر مقاصد دولتمردان واقع شد و متاسفانه، بر اساس انگاره‌های لیبرالیستی و اباحی‌گرانه، بستری مساعد و فضایی باز برای سم‌پاشی اخلاک‌گرا، شبهه‌افکنان و غریزدگان فراهم گردید. در نتیجه، فرهنگ عمومی به تدریج از مولفه‌ها و شاخصه‌های مورد نظر امام راحل^(ع) دور شد و آسیب‌ها و هنجارشکنی‌های اجتماعی به صورت روزافزون شیوع یافت، به طوری که اکنون شاهد وضعیت بحرانی در برخی از حوزه‌ها هستیم.

